

تخیلی شدن فلسفه؛ نتیجه جدایی علم و فلسفه

حسن مرادی، استاد فلسفه دانشگاه شاهد گفت: متأسفانه مدعیان استادی فلسفه بسیارند و شاید یکی از دلایلی که عالمان علوم تجربی احساس می‌کنند که نیازی به فلسفه ندارند وجود همین مدعیان فلاسفه است که فقط با مفاهیم بازی می‌کنند.



حسن مرادی، استاد فلسفه دانشگاه شاهد گفت: متأسفانه مدعیان استادی فلسفه بسیارند و شاید یکی از دلایلی که عالمان علوم تجربی احساس می‌کنند که نیازی به فلسفه ندارند وجود همین مدعیان فلاسفه است که فقط با مفاهیم بازی می‌کنند.

حسن مرادی به گزارش ایگنا، حسن مرادی، استاد فلسفه دانشگاه شاهد، شامگاه سوم مردادماه در نشست علمی «رابطه فلسفه و علوم»، که در مجمع عالی حکمت اسلامی در قم برگزار شد، به مبادی تصویری و تأکید حکمت متعالیه بر شهود اشاره کرد و گفت: حکمت متعالیه در ادامه حکمت مشاء و نه در برابر آن است و ملاصدرا معتقد است که بسیاری از حرف‌ها را حکمت مشاء گفته است. این حکمت ادعا می‌کند که جمع همه مکاتب است و مسائل حکمی و فلسفی آیات و روایات را هم منتقل می‌کند و در حقیقت حکمت متعالیه سازگار با قرآن و حدیث شده است. ملاصدرا معتقد است که انسان باید با ریاضت و عبادت زمینه را برای گشودن درهای باطنی ایجاد کند.

وی با اشاره به تقریرهای مختلف از رابطه فلسفه و علوم، افزود: در تقریر اول، فلسفه و همه علوم از جنس مفهوم و ماهیت هستند. از این نگاه، رابطه فلسفه و علوم مانند وجود و ماهیت است و با تکرار شهود حسی و تغییر ابزار ریاضیات، علوم تجربی تغییر خواهند کرد. از این رو در این تقریر گفته می‌شود که ثبات در فلسفه بیشتر از علم است. البته برخی که دستی بر فلسفه ندارند مسئله را برعکس می‌دانند.

استاد دانشگاه شاهد با بیان اینکه تغییر در ابزار مشاهده در علوم تجربی مانند کاری که گالیله کرد می‌تواند تغییرات وسیعی در علم ایجاد کند، اضافه کرد: قصد ندارم بگویم فلسفه ثبات کلی دارد و تغییرناپذیر است، ولی نسبت به علم از ثبات بیشتری برخوردار است. در علوم چه بخواهیم چه نخواهیم و چه بدانیم و ندانیم، هستی‌شناسی دخالت دارد و پیش فرض‌های قضایای علوم، هستی‌شناسانه است، کما اینکه معرفت‌شناسانه هم هست و واضح است که هر علمی پیش فرض‌های معرفت‌شناسانه دارد.

وحدت تشکیکی بین علوم و فلسفه

وی در ادامه بیان کرد: از این نظر علوم و فلسفه رابطه وحدت تشکیکی دارند و قضایای فلسفی در قضایای علوم وارد می‌شوند یا علوم به زبانی نیاز دارند که باعث می‌شوند پای فلسفه به آن باز شود، مثلاً طبق نظر ویتگنشتاین متأخر، زبان ساختارهایی دارد که خود را وارد نظریات علمی می‌کند یا فلسفه اخلاق قضایایی دارد که خود را در علوم دخالت می‌دهد، مثلاً پایه تکنولوژی بر این اصل اخلاقی استوار است که من اختیار دارم در طبیعت به نفع خودم تغییر ایجاد کنم. بنابراین کسی که سراغ تسخیر عالم می‌رود این اصل اخلاقی را قبول دارد که انسان صاحب طبیعت است و از خدا اجازه نمی‌گیرد و در اینجا بین اهل دین و علم تعارض پیش می‌آید. اهل علم می‌گویند ما برای ایجاد تغییرات ژنتیکی نیازی به اجازه از خدا نداریم، ولی اهل دین می‌گویند انسان تا جایی که خدا اجازه داده است حق تسخیر در عالم را دارد.

مرادی با بیان اینکه در تقریر نخست همه قضایای فلسفه در همه قضایای علوم حضور دارند، اظهار کرد: تقریر دیگر از رابطه علم و فلسفه این است که رابطه وجود و ماهیت همان رابطه بین فلسفه و علوم است. در اینجا عینیت مطرح است نه مانند و مثل. همچنین سلسله مراتب در علوم و فلسفه مطرح است و گزاره کلیدی این است که رابطه فلسفه و علوم همان رابطه وجود و ماهیت است، یعنی فلسفه اصیل است و علوم، اعتباری. فلسفه در این تقریر نوعی علم وجودی است و سایر علوم ظهور این علم هستند.

رابطه سلسله مراتبی علوم و فلسفه

استاد فلسفه دانشگاه شاهد اضافه کرد: علاوه بر این، رابطه علوم و فلسفه همان رابطه وجودی و سلسله مراتبی آن است. یعنی همانطور که در عالم هستی، عوالم حس و خیال داریم و اینها وحدت تشکیکی دارند و از هم جدا نیستند و چون ما مانند دکارت دوگانه اندیش نیستیم، علوم و فلسفه هم این طور هستند.

مرادی بیان کرد: فلسفه به معنای وجودی که مرتبه‌ای از علم است تنزل می‌کند و فلسفه به معنای ماهوی و سایر علوم را ایجاد می‌کند، گرچه در ظاهر تاریخی چنین می‌نماید که علوم تجربی باعث ایجاد فلسفه شده‌اند. بنابراین فلسفه به معنای

وجودی در قوس صعود و فلسفه به معنای ماهوی در قوس نزول است. از این رو از نظر سهروردی، کسی حکیم است که بتواند بر نفس و خیال خود سلطه داشته باشد. نقدی بر تدریس فلسفه در حوزه و دانشگاه

وی افزود: در دانشگاه و حوزه افراد بدون تبحر در علم تجربی یا انسانی وارد فلسفه می شوند و این کار واقعا بی معناست. فردی که وارد فلسفه می شود ابتدا باید در یک علم مانند فیزیک حداقل لیسانس بگیرد و از نظر بنده دکتری داشته باشد و بعد وارد فلسفه فیزیک و فلسفه های هستی شناسی و معرفت شناسی و ... شود نه اینکه یک فرد ۱۸ ساله چون در دبیرستان مقداری داستان در مورد فلسفه و تعاریف آن خوانده است، وارد رشته فلسفه شود. نمی دانم پایه گذار این کار بی معنا چه کسی بوده است.

مرادی اظهار کرد: یکی از مشکلات امروز در رابطه بین علوم و فلسفه که حتی در کشورهای دیگر وجود دارد همین مسئله است و سیر درست را شاهد نیستیم. انسانی که در شهود عقلی مستقر است می فهمد که بدون تنزل حقیقت از بالا به پایین نمی تواند از پایین به بالا صعود کند، یعنی اگر قوس نزول نبود، قوس صعودی معنا نداشت. گرچه معمولا ما این دو قوس را درک نمی کنیم. افلاطون دید قوس نزولی داشت و عالم ماده را سایه عالم بالا می دانست، ولی ارسطو چون قوس صعودی داشت تصور می کرد که ما باید با تجرید علوم را از صور حسی بیرون بکشیم. آفات جدایی فلسفه از علوم

استاد فلسفه دانشگاه شاهد با اشاره به نظر طرفداران به جدایی فلسفه و علوم، اظهار کرد: این مسئله دلیل تاریخی دارد، زیرا عالمان عمدتاً معطوف به حل مسائل عینی جامعه هستند، ولی فلاسفه به دنبال حل مسائل فکری خودشان اند یا گفته شده که میانی علوم در فلسفه است و علما نیازمند فلسفه هستند و اینها سخنانی مبهم و اثبات نشده است. دیدگاه دیگر اینکه روش و موضوع فلسفه با علم تفاوت دارد؛ هرچند تمایل به فهم روش علوم در بین فلاسفه هم زیاد است.

مرادی با بیان اینکه عالمان علوم، فلسفه را راهگشا برای خود نمی دانند، تصریح کرد: البته استثنا هم داریم که عالمانی در علوم تجربی به سراغ فلسفه و فلاسفه بروند و سعی کنند که از مزایای هر دو به نفع پیشرفت علمی خود و جامعه بهره ببرند، ولی اکثریت چنین تفکری دارند که فلسفه برای آنان مفید نیست. کسانی مانند استاد گلشنی به فلسفه روی آورده اند، ولی از هر صد فیزیکیان و روان شناس یک نفر ممکن است به سمت فلسفه برود. راسل با اینکه فیلسوف بود گفت که از ابتدا به این می اندیشیدم که فلسفه راه حل های خوبی برای حل مشکلات ارائه نکرده و الان که مسن شده ام به این نتیجه رسیده ام که فلسفه میراث ناجور و آخرین بازمانده الهیات است.

وی تاکید کرد: ما معتقدیم که علوم برای خود روش ها و زبان مختلف و پیچیده دارند و چقدر نظریات روان پزشکی و روان شناسی داریم و هر کدام به دنبال روش های خود برای حل مشکلات روانی افراد هستند و تفکیک فلسفه از علوم به این افتراقها دامن می زند. همچنین جدایی فلسفه از علوم سبب خواهد شد تا فلسفه به سمت تخیل و بی خاصیت شدن پیش برود. الان یکی از بزرگترین مشکلات در حوزه و دانشگاه این است که در کلاس فلسفه، اخلاق مطرح نیست. اگر کسی به هر دلیلی معلولیت جسمانی داشته باشد، آیا او را در رشته جراحی قبول می کنند؟ افرادی که به مرتبه شهود عقلی نرسیده اند و در عین حال وارد فلسفه شده اند همانند جراح شدن انسانی است که دست ندارد یا منجم شدن انسانی ناپیوست. بنابراین داشتن شهود عقلی لازمه فیلسوف شدن است و متأسفانه مدعیان استادی فلسفه زیادند و شاید یکی از دلایلی که عالمان علوم تجربی احساس می کنند که نیازی به فلسفه ندارند، وجود همین مدعیان فلاسفه است که فقط با مفاهیم بازی می کنند. آفت مدعیان فلسفه برای پیشرفت علمی کشور

مرادی تصریح کرد: این فلاسفه، که اکثریت را دربرمی گیرند، سبب می شوند که وقتی عالمان علوم تجربی به سراغ آنان بروند، حرفی برای گفتن نداشته باشند. لذا نیازی به فلسفه حس نمی کنند. همچنین تفکیک فلسفه و علوم سبب جدایی عالمان و فلاسفه خواهد شد و عالمان تبدیل به نرم افزاری برای صنعت می شوند که اخلاق در آنها اثری ندارد.

وی در پایان گفت: وقتی عالمان و فلاسفه با هم در تماس باشند، قضایای علوم تجربی گاهی کمک کننده براهین فلسفی خواهد شد. اگر عالمان و فلاسفه دائماً در تماس نباشند، حتماً فلسفه به سمت خیالی شدن خواهد رفت. یکی از دلایلی که فلسفه مضاف در کشور ما کمرنگ است این است که فلاسفه پشتوانه علمی در علوم تجربی ندارند و باید کسی مثلاً دکترای فیزیک داشته باشد تا وارد فلسفه شود. البته فلاسفه هم می توانند وارد علوم شوند، ولی برعکس آن بهتر است.